

نقد بلاغی هدایه المتعلمین فی الطب (نخستین فرزندنامه در باب پزشکی)

سید مهدی رحیمی* / صبا جلیلی جشن آبادی** / اکبر شایان سرشت*** / زینب نوروزی***

چکیده

نقد بلاغی یکی از انواع نقد است که به چگونگی استفاده آگاهانه فرستنده از زبان یا هر نماد دیگر، پاسخ گیرنده و موقعیت یا بافتی که ارتباط در آن برقرار می‌شود، می‌پردازد. اثر ادبی یا غیرادبی هنگامی به پروردگی می‌رسد که خاصیت اقناعی داشته باشد و اثری موفق است که در زمینه خاص مورد نظر، بیشترین تأثیر را بگذارد. فرزندنامه‌نویسی، یکی از گونه‌های ادبیات تعلیمی است که پیشنهادی کهن دارد. آموزش اصول بهتر زیستن، اخلاق، پزشکی، سیاست، نجوم، دین و... به فرزندان از گذشته‌های دور تاکنون دغدغه پدران و مادران بوده است و به صورت کتبی (نامه، کتاب) و شفاهی صورت می‌گرفته است. هدایه المتعلمین فی الطب، نخستین فرزندنامه پزشکی به زبان فارسی است که نویسنده، آن را به خواهش پسرش نگاشته است. اخوینی در مقدمه کتاب با صراحت بیان می‌کند که این اثر را برای تعلیم علم پزشکی به روشی آسان به مبتدیان نوشته است. با توجه به قدمت این اثر و نیز غرض نویسنده که تأثیر گذاری (بلاغت) بر مخاطب خاص است، به نظر می‌رسد این کتاب می‌تواند نمونه‌ای مناسب برای تحلیل بلاغی باشد. روش تحقیق این جستار، توصیفی-تحلیلی است که با رویکرد نقد بلاغی انجام شده است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که نویسنده این اثر با بهره‌گیری از شگردهای بلاغی، تشبیه‌های محسوس، ذکر مثال، آوردن اشکال، بیان تجربه‌های شخصی، توجه به مقتضای حال و مقام، پرهیز از درازگویی‌های بی‌فایده، به کارگیری وجه

smrahimi@birjand.ac.ir

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

*** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۴/۰۴ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۹/۰۵

خطابی و امری، داشتن لحن انتقادی و صادقانه و... توانسته است به هدف خود برسد و از انجام تعهد نگارش کتابی آسان و سبک به اندازه توان مبتدیان، برآید.

کلیدواژه: ادبیات تعلیمی، نقد بلاغی، اندرزنامه، فرزندانامه، هدایه المتعلمین فی الطّب، اخوینی.

۱. مقدمه

ادبیات تعلیمی^۱ از گونه‌های مهم ادبی است. کهن‌ترین و ساده‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در اندرزهایی جست که پدران به فرزندان داده‌اند. بی‌گمان، از نخستین روزهای آفرینش، پدران به فرزندان خود اندرزهایی داده‌اند. نگرانی و ترس پدران از آینده فرزند، آنان را بر آن می‌داشت که به اندرز پردازند. اندرزهای حضرت آدم به فرزندانش (صحفی، ۱۳۷۱: ۳۰-۳۱) یا اندرز نوح به پسرش کنعان (سوره هود، آیات ۳۶-۴۸) هرچند نتیجه‌ای جز سرپیچی نداشت، پدران را از این سنت همیشگی باز نداشته است.

توصیه‌های پدران برای بهتر زیستن فرزندان، در دو گونه آثار نمایان است؛ نخست، نامه‌های کوتاهی که برای فرزندانشان می‌نویسند. این نامه‌ها بیشتر اندرزی هستند. دوم، کتاب‌هایی که نویسنده می‌کوشد به صورتی مدون و مفصل برای فرزند در زمینه‌های گوناگون همچون اخلاق، پزشکی، نجوم، موسیقی و... بنویسد. این کتاب‌ها گاه به درخواست فرزند است و گاهی صرفاً هدیه‌ای است که نویسنده به فرزندش تقدیم می‌کند. در برخی از این متون، مانند *قابوس‌نامه*، نویسنده گام‌به‌گام با فرزند همراه است، لحنی صمیمی و دوستانه دارد و از حال و مقام او آگاه است و با این روش به پیش می‌رود تا به هدف خود که تأثیر بر مخاطب است، برسد. در برخی دیگر، مثل *فرهنگ مجموعه الفرس* از جاروتی، نویسنده به مخاطب خاص خود (که گاهی مبتدی است و گاهی کم‌سن‌وسال) نظر ندارد و شیوه‌ای خاص برای تأثیر در مخاطب خود بر نمی‌گزیند و صرفاً کتاب را به نام فرزند می‌نویسد و به او هدیه می‌کند.

ارزش این فرزندان‌نامه‌ها در این است که تجربه‌ها و عادت‌های تاریخی و نمونه‌های آشکار رفتار پدر و فرزند را نمایان می‌سازند. این کتاب‌ها کارکرد مشخصی دارند که نویسنده، در دیباچه کتاب به‌وضوح بیان می‌کند. کارکرد اصلی این فرزندان‌نامه‌ها - چه مخاطب، خود خواهان باشد و چه نویسنده، آن را برایش نوشته باشد - به دست آوردن رضایت مخاطب و اقناع حسّ نیاز او به یادگیری است.

از نخستین اندرزهای پدرانه به فرزند، *اندرزهای لقمان به پسرش*، ناتان است (سوره لقمان: آیات ۱۲-۱۹). در ایران پیش از اسلام نیز اندرز، مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌داده است و در آغاز، به سفارش‌هایی گفته می‌شد که پدر به فرزند یا استاد و کارفرما به شاگردش بیان می‌کرد. برای نمونه می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: سخنان و اندرزهای کمبوجیه به فرزندش کوروش (گزنفون، ۱۳۴۲: ۳۰)، وصیت کوروش به فرزندانش، عهد قباد به پسرش خسرو انوشیروان، عهد خسرو انوشیروان به پسرش، عهد اردشیر (فوشه کور، ۱۳۷۷: ۱۰۶)، نامه شاهی از شاهان گذشته خطاب به پسرش درباره تعلیم و تربیت، کتاب *زادان فرّخ در تأدیب پسرش* (صفا، ۱۳۸۷: ۱۳۴/۱) که تنها نامی از آن باقی است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۰۳) و نامه انوشیروان به فرزندش.

از اندرزهایی که در دوره اسلامی، پدران به فرزندان نوشته‌اند، می‌توان نمونه‌های دیگری را نام برد؛ نامه امام علی (ع) به فرزندش حسن مجتبی (ع)؛ نامه طاهر ذوالیمینین به پسرش عبدالله (طبری، ۱۳۶۲: ۵۶۹۲/۱۳-۵۷۰۵)، پندنامه سبکتگین به محمود (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۹). در باب پزشکی نیز می‌توان به نمونه‌هایی چون *میزان الطب*، (ارزانی، ۱۳۸۱)، دو کتاب *مصباح العلاج و منهاج الصّناعه* از شریف حسینی برای فرزندانش (شریف حسینی، ۱۳۸۷)، *ریاض العمل جدید* از محمد بایزید بن شاه رحمه الله کنکوهی برای فرزندش (درایتی، ۱۳۹۰: ۳۳۴/۱۷) و *درمان بیماری‌های کودکان* از عزیزالله حسینی گنابادی (منزوی، ۱۳۸۲: ۳۳۲۵/۵) اشاره کرد.

سنت اندرز به فرزند و تألیف برای فرزند، در کشورهای دیگر نیز وجود داشته است؛ برای نمونه، *اسرار الصّنعه در کیمیا*، منسوب به ارسطو (نسخه خطی به شماره

۳۳۹۷/۱۶ کتابخانه ملک، به نقل از درایتی، ۱۳۹۰: ۴۱۶/۳)، نامه‌های ویلیام سیسیل^۱ (۱۵۲۰-۱۵۹۸م)، سیاست‌مدار انگلیسی برای پسرش (Luis.B.Wright, 1961)، کتاب *Instructions to His Son and to Posterity* اثر سر والتر رالی^۲ (۱۵۵۲-۱۶۱۸م) نویسنده انگلیسی (Raleigh, 1939)، کتاب *Advice to a Son* اثر فرانسیز آسبورن^۳ (۱۵۹۳-۱۶۵۹م)، مقاله‌نویس انگلیسی، در موضوعات دانش، عشق و ازدواج، سفر، حکومت و مذهب به فرزندش، اندرزهای Anne Therese De Lambert (۱۷۳۳-۱۶۴۷م) به دختر و پسرش با عنوان *Advice a Mother to Her Daughter* و نیز *Advice From A Mother to her Son* (Lambert, 2010)، نامه‌های فیلیپ دمر استین‌هوپ^۴ (۱۶۹۴-۱۷۷۳م)، چهارمین کنت چسترفیلد، دولتمرد انگلیسی به پسرش (Philip Dormer Stanhope,) (2012)، نامه چارلز دیکنز^۵ به ششمین پسرش (۱۸۱۲-۱۸۷۰م) (Dickens, 2012)، شعر اگر (if) از رودیارد کیپلینگ^۶ (۱۸۶۵-۱۹۳۶) در اندرز به پسرش، *Between The World and Me* اثر کویتز^۷، نویسنده آمریکایی به پسر نوجوانش (Coates, 2015)، نامه آمریکاییان بزرگ به فرزندانشان *Letters of Great Americans to Their Children* (Dorie McCullough Lawson, 2004)، نامه‌های پدری به دخترش (نهر، ۱۳۹۱).

در سبب تألیف فرزندان‌نامه‌ها، به دلایلی می‌توان اشاره کرد: دلسوزی بر فرزند (قابوس‌نامه)، خواست فرزند از پدر (هدایه المتعلمین و إرشاد الأذهان إلی احکام الإیمان) (صفا، ۱۳۸۷: ۲۶۷/۵)، فقدان فرزند (تسلیه الأحبه از محمد هاشم برغانی، زهرالرّبع فی الطرائف والملح و المقال البدیع از نعمت‌الله جزایری، مجلس‌افروز از

1. Lord Burghlely William Cecil
2. Sir Walter Raleigh
3. francis Osborne
4. Philip Dormer Stanhope
5. charles Dickens
6. Rudyard Kipling
7. Coates

فضل‌علی نصرآبادی کاشانی (درایتی، ۱۳۹۰: ۱۳۵/۲۸)، آموزش به روش ساده (بهارستان جامی)، ماندگاری نام (کوئنتیلیان^۱ در دیباچه کتاب ششم خود به نام *Institutiones Oratoriae* اثرش را بهترین میراثی می‌داند که برای فرزندش به یادگار نهاده است) (LeMoin, 1991:340). در این کتاب که نویسنده Marcellus را به‌طور مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهد، می‌نویسد: «... اگر اتفاق بیفتد و او (کوئنتیلیان) بمیرد، این کتاب برای آموزش به پسرش به یادگار باقی بماند» (Jonson, 1964: 58). در برخی فرزندنامه‌ها نیز، هدف، انتقال هنر پدر به فرزند است، خواه هنر نیک و خواه ناپسند. برای نمونه می‌توان از *آداب القمار* محمد امین میرزا قاجار (۱۲۳۴-۱۳۰۹ق) نام برد. نویسنده در بخشی از کتاب می‌نویسد: «چون در خردی، پدر را از دست دادم و سرگرمی و تعلیم‌دهنده اخلاق عالیه نداشتم، لذا بر آن شدم که قمار بیاموزم و از انواع آن اطلاع و بهره گیرم. پس از دوستی استاد، این فن را خواستم... فنون قمار را آموختم که حاصل آن این کتاب شد.» نسخه خطی این کتاب در کتابخانه ملی به شماره ۱۲۹۱ موجود است.

۲. پیشینه پژوهش

در پیشینه این پژوهش به کتاب‌ها و مقاله‌هایی می‌توان اشاره کرد: «هدایه المتعلمین فی الطب، قدیم‌ترین کتاب طبّی فارسی» نوشته متینی (۱۳۴۴)، «تأمّلی در هدایه المتعلمین فی الطب» نوشته هنر (۱۳۷۵)، «بررسی منابع هدایه المتعلمین فی الطب» نوشته کرامتی (۱۳۸۰)، «گفتاری درباره زندگی و آثار ابوبکر اخوینی» نوشته خدادوست (۱۳۹۱)، «جایگاه نقد رتوریک در نظریه‌ها و مطالعات ادبی» نوشته احمدی (۱۳۹۳)، «هدایه المتعلمین فی الطب، اولین کتاب پزشکی نوشته‌شده در زبان پارسی» نوشته کلاتری (۱۳۹۴)، *فرزندنامه؛ درنگی بر فرزندنامه‌های مشاهیر و نام‌آوران*، نوشته دیانی و مدرّسی (۱۳۹۴)، *نامه‌ای به فرزند، نوشته زمانی* (۱۳۹۶)، *نامه به فرزند، نوشته اسلامی* ندوشن (۱۳۹۷). هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به نقد بلاغی نپرداخته و صرفاً به معرفی

کتاب بسنده کرده‌اند. در این پژوهش، نویسنده بر آن است تا با رویکرد نقد بلاغی، به تحلیل این اثر پردازد و علاوه بر واکاوی مؤلفه‌های گونه‌ی فرزندنامه در این اثر، شگردهای تأثیر در مخاطب را بررسی کند.

متن اساس در این پژوهش، نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی دکتر جلال متینی در سال ۱۳۴۴ است که رسم‌الخط نسخه‌ی مکتوب در کتابخانه‌ی بادلیان آکسفورد موجود است. در این نسخه، حروف «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» بیشتر به شیوه‌ی قدیم، به صورت «ب»، «ج»، «ز» و «ک» نوشته شده است که در برخی موارد به شکل امروزی هم دیده می‌شود. قاعده‌های «دال» و «ذال» و اتصال و انفصال نیز براساس نسخه‌ی اصل است. «که» گاهی به صورت «کی» نوشته می‌شود، «چه» نیز به شکل «چی» و «چون» به شکل «چُن» و «جُن» آمده است.

۳. هدایه المتعلمین فی الطب

نویسنده‌ی این کتاب، ابوبکر ربیع بن احمد الأخوینی البخاری از اهالی بخارا است. او در عصر خود، پزشکی مشهور بوده که ملکه یا ملکی را شخصاً درمان کرده است (اخوینی، ۱۳۴۴: ۷۱۰). وی ماهر در درمان بیماران مالیخولیایی بود و از این رو، پزشک دیوانگان نامیده می‌شد (همان: ۲۴۶). تاریخ دقیق آغاز کتاب معلوم نیست.

شیوه‌ی نگارش آن به‌خوبی نشان می‌دهد که در قرن چهارم هجری نوشته شده است و در ردیف قدیم‌ترین آثار منشور زبان فارسی قرار دارد (همان: ۸۱۱). بنا بر نوشته‌ی اخوینی، تاریخ پایان نگارش کتاب، سال ۴۷۸ هـ. ق است: «تمّ الكتاب بعون الله و حسن توفیقه عند انسلاخ شهر ربیع الأول من شهر سنه ثمان و سبعین و اربع مائه» (همان: ۸۱۱). عنوان کتاب به صورت‌های هدایه اخوینی، گناش اخوین، کتاب الهدایه فی الطب و کتاب هدایه نیز ذکر شده است (خدادوست، ۱۳۹۱: ۳).

از علل مهجور ماندن اخوینی در تاریخ پزشکی، وابسته نبودن او به حاکمان و شاهان است. در روزگاری که بیشتر آثار علمی و ادبی فارسی به تشویق شاهان و

امیران نوشته می‌شد، وی کتابش را برای فرزند خود نوشت: «اکنون تو کی فرزند منی، اندر خواستی از من کتابی بباب بجشکی سبک و آسان تا ترا خاصه از من یادگار بود و دگر مردمان را فایده بود. اجابت کردم ترا بدین» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۱۴). در یکی از نسخه‌های این کتاب در فصل «فی انواع السموم» مطلبی در دو صفحه - که به نظر می‌رسد نوشته فرزندش است - بدین شرح به متن کتاب افزوده شده است: «از استاد ابوبکر رحمه الله علیه بخواسته بودم تا فصلی دیگر بیارد جداگانه اندرین تا انج گفته است مشبع تر اجابت کرده بود ولکن نالنده گشت و بتن خویش مشغول گشت و بدین نرسید» (همان: ۴). در قرن‌های بعد، این کتاب در گروه کتاب‌های درسی بود. در میانه قرن ششم، نظامی عروضی، در مقاله چهارم چهار مقاله، آن را از جمله «کتب وسط» طبّی مانند ذخیره ثابت قره و منصوره محمد زکریای رازی و اغراض سیداسماعیل جرجانی ذکر کرده است که «هر طبیبی باید آن‌ها را باستقصای تمام بر استادی مشفق بخواند» (نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۱۰۸). این کتاب در نیمه دوم قرن ۷ و اوایل قرن ۸ نیز مورد استفاده پزشکانی چون ابوطالب عبدالله بن ابی زید الطیب بوده و فرزندش را به خواندن این کتاب تشویق می‌کرده است (اخوینی، ۱۳۴۴: یازده). او درباره این کتاب نوشته است: «این ضعیف را بیشتر اوقات در معالجت امراض رجوع باین کتاب [است]» و درباره ارزش علمی آن گفته است: «این ضعیف تجربه کرد و الحق هیچ معالجه خطا نمی‌افتد» (خدادوست، ۱۳۹۱: ۷).

۴. نقد بلاغی هدایه المتعلمین فی الطب

ادیبان و بلاغیون غربی، نظام و ساختار بلاغت را از روی اصول خطابه و سخنوری نوشتند و از این راه، پیوند خطابه را با ادبیات استوار کردند (احمدی، ۱۳۹۶: ۷۴). این پیوند، «از نظریه‌های ارسطو در کتاب خطابه، کوئین تیلیان^۱ در تربیت خطیب و سیسرون^۲ در درباره خطیب سرچشمه می‌گیرد. با انتشار این نظریه‌ها و تعلیمات این

1. Quintilianus

2. Cicero

سه تن در دنیای باستان، به تدریج قوانین خطابه در غرب، به قوانین بلاغت تبدیل شد و تکیه و تمرکز بلاغیون و ادیبان غربی، همانند نظریه پردازان فن خطابه در اکتشاف و توضیح صنایع و فنون بلاغی بر اقناع و ترغیب متوجه گردید و اقناع در بلاغت نیز همانند خطابه، محور تمام نظریه‌ها و رویکردهایی قرار گرفت که پیرامون انگیزش و تأثیر آثار ادبی ارائه می‌شد» (اکبری و ابوعلی، ۱۳۹۷: ۱۰). از عصر رومیان تا قرن هجده، نقد رتوریک، رایج‌ترین رویکرد در برخورد با آثار ادبی به شمار می‌آمد؛ ولی دارای نظام و ساختاری منسجم و ثابت نبود. از سال ۱۹۵۰ ارتباط میان نویسنده و خواننده، یعنی تأثیر آثار ادبی بر مخاطب، زنده شد و نقد رتوریک (بلاغی) رسماً اعلان وجود کرد و به شاخه‌های گوناگونی تقسیم شد (مکاریک، ۱۳۹۰: ۳۶۶). وجه مشترک نظریه همه آنها این است: «استفاده آگاهانه فرستنده از زبان یا هر نماد دیگر، پاسخ گیرنده و موقعیت یا بافتی که ارتباط در آن برقرار می‌شود، همگی در تعامل با یکدیگر هستند تا افکار، احساسات، رفتار و کنش انسان را تغییر دهند» (همان). نقد رتوریک، ریشه در گذشته‌های دور دارد؛ برای مثال، لونگینوس^۱، حکیم مشهور یونانی، ارزش یک اثر ادبی را در تأثیر آن بر حالات خواننده یا شنونده می‌دانست (لونگینوس، ۱۳۷۹: ۱۵). از این رو، می‌توان گفت هنر، هنگامی به پروردگی می‌رسد که خاصیت اقناعی داشته باشد و اثری موفق است که در زمینه خاصی که مورد نظر است، بیشترین تأثیر را بگذارد. هر اثری که مخاطب مشخصی دارد و به قصد تغییر در اندیشه و افکار گروهی نوشته شود، از این حیث که آیا توانسته به غرض خود دست پیدا کند یا نه و اگر به غرضش رسیده، این موفقیت به دلیل استفاده از چه ابزار بلاغی است، قابلیت نقد بلاغی دارد. واحد رتوریک^۲ در این

1. Longinus
2. Rhetorical Unit

پژوهش، همه کتاب هدایه المتعلمین فی الطب است.^۱ موقعیت رتوریک^۲ این اثر، درخواست فرزندى از پدر خود درباره آموزش پزشکی است و نویسنده در این موقعیت، ادعا کرده است کتابی آسان و سبک، به اندازه توان مبتدیان می نویسد. باید خاطرنشان کرد که نوشتن کتابی در حوزه پزشکی در دوره زندگی اخوینی، محدودیت‌هایی داشت؛ نبودن امکانات تشریح اعضای بدن و چگونگی کارکرد آن‌ها، نبودن نمونه‌های عینی برای فهم بهتر مخاطب، نبودن مشاهدات و آزمایش‌های عینی، نبودن تصویرنگاری برای کتاب‌ها و... همچنین نویسندگان فرزندان‌نامه‌ها، همیشه نگران این بودند و هستند که «هیچ پسر، پند پدر خویش را کاربند نباشد؛ چه آتش در دل جوانان است از روی غفلت، پنداشت خویش ایشان را بر آن نهد که دانش خویش برتر از دانش پیران بیند» (عنصر المعالی، ۱۳۷۷: ۲). با توجه به دشواری‌های رتوریک در کتاب هدایه المتعلمین، برآنیم به این پرسش پاسخ دهیم که اخوینی، با توجه به دشواری‌های زمان خود برای نوشتن کتاب آموزشی در باب پزشکی، چگونه توانسته است دانش پزشکی را به مخاطب خاص خود بیاموزاند و چگونه از قابلیت‌های زبانی و ادبی بهره برده است؟ با نقد بلاغی این اثر، چگونگی تأثیر در مخاطب را بررسی کرده، شگردهای اخوینی در پاسخ به درخواست مخاطب را با ذکر نمونه‌هایی از متن، بیان می‌کنیم.

اخوینی در مقدمه کتاب، تصریح می‌کند که برای فرزندش و به درخواست او کتابی سبک و آسان در باب پزشکی می‌نویسد (اخوینی، ۱۳۴۴: ۱۴). دو جنبه مهم این کتاب، آموزشی و ساده بودن، برای مخاطبی خاص (و دیگر مبتدیان در علم پزشکی) است. بنا بر این دو اصل، شگردهای بلاغی نویسنده را برای رسیدن به هدف آموزشی‌اش، تحلیل می‌کنیم:

۱. کندی بر اساس اصول خطابه، پنج مرحله برای نقد رتوریک تعریف می‌کند: تعیین واحد رتوریک، موقعیت رتوریک، مشکل رتوریک، بررسی نظم و ترتیب مواد خام و بازمینی موقعیت متن در اقصاء مخاطب (Kenndy, 1994: 70-77).

۴-۱. شگردهای بلاغی رسانگی بنا بر اصل آموزشی بودن کتاب

۴-۱-۱. بیان ضرورت دانش پزشکی

در برخی فرزندان‌نامه‌ها، پدر از روی دلسوزی برای فرزند می‌نویسد و نگران است که مبادا فرزندش آن اندرزها را به کار نبرد؛ بنابراین، با لحنی صادقانه مخاطبش را برمی‌انگیزاند که نصایح او را به کار بندد و کتاب را بخواند: «پس ای پسر، اگر تو از گفتار من بهره‌نیکی نجویی، جویندگان دیگر باشند که شنودن و کار بستن نیکی غنیمت دارند و اگرچه سرشت روزگار بر آن است که هیچ پسر، پند پدر خویش را کاربند نباشد؛ چه آتش در دل جوانان است از روی غفلت پنداشت خویش ایشان را بر آن نهد که دانش خویش برتر از دانش پیران بیند و اگرچه این سخن مرا معلوم بود، مهر پدری و دلسوزگی پدران مرا نگذاشت که خاموش باشم. پس آنچه بایسته‌تر بود و مختصرتر درین نامه نبشتم. اگر از تو کار بستن خیزد، خود پسندیده آمد و اَلّا من آنچه شرط پدری بود، به جای آورده باشم» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۴). سرپیچی فرزند از نصایح پدرانه، در برخی کتاب‌های دیگر نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه، *العراب الی ذوی الألباب*، از احمد بن ابی المؤید محمودی، رساله‌ای است کوتاه به نثر و نظم در پاسخ رساله‌ای که پدر نویسنده، رکن‌الدین ابوالمؤید، در وعظ و نصیحت او نوشته بود. وی علی‌رغم احترامی که برای پدر قائل بود، اندرزهای او را نپذیرفت و به آن‌ها پاسخ گفت و خود را از برخی نسبت‌هایی که پدرش به او داد، مبراً ساخت (درایتی، ۱۳۹۳: ۵۱۲/۲۲).

اما اخوینی، *هدایه المتعلمین* را به درخواست فرزندش نوشته است و در ترغیب او، کتاب را با ضرورت آموختن این دانش آغاز می‌کند و موضوع را به‌خوبی برای مخاطب می‌کاود تا بر مقتضای موضوع سخن بگوید. «بجشکی بیشه‌ای بوذ که تن درستی آدمیان را نگاه دارد و جن رفته بوذ باز آرد از روی علم و عمل و حاجتمند بوذ هر بیشه‌ای بعلم و عمل آن بیشه که می‌خواهد بکار داشتن» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۱۷).

نقد بلاغی هدایه المتعلمین فی الطب _____ ۲۰۱
به مخاطب وصیت^۱ می‌کند که: «و باز اندکی از علم بجشکی بیاموزد تا تن را بر
درستی نگاه دارد تا مفتعلان بجشکان تن او را هلاک نکنند» (همان: ۱۴). «اکنون
دانسته شد کناچار این همه بیايد دانستن تا تن درستی شناخته آید و تا تن درستی شناخته
نبود، بیماری شناخته نیاید» (همان: ۱۱۲).

۴-۱-۲. اشاره به پایان مطلب و شروع مطلب جدید

یکی از ارکان پنج‌گانهٔ بلاغت و خطابه، ترتیب^۲ است (Kennedy, 1984: 13).
مرتب کردن اندیشه‌ها و موضوع بحث، سبب آسان شدن فهم مخاطب می‌شود. هرگاه
مبثی پایان پذیرد، نویسنده ذکر می‌کند که اکنون پایان بحث است و مخاطب را
برای شروع فصل دیگر آماده می‌کند: «اکنون بس کنم و بذات‌الرّیه مشغول کردم»
(اخوینی، ۱۳۴۴: ۳۳۳)؛ «اکنون از این باب آنچه واجب آمد کفتم بعلاج بیماری‌های
دل مشغول شوم» (همان: ۳۴۰)؛ «اکنون جن قوانین یاد کردیم ازین باب بگذریم و
بیاب حذر کردن از سنک مشغول کردیم» (همان: ۴۹۲)

۴-۱-۳. نگستن از مخاطب

نویسنده، از حالت صرف بیان نکته‌های پزشکی می‌گذرد و روی سخنش پیوسته با
مخاطب است. رشتهٔ ارتباط با مخاطب را نمی‌برد و در سطر سطر کتاب، همراه اوست.
گاه با خطاب مستقیم «تو»، مخاطب را هوشیار می‌کند که روی سخن با توست: «اینک
جمله علاج مالیخولیا این بود کتر یاد کردم و حبها و معجون‌های دیگر بقرا باذین یاد
کنم» (همان: ۲۴۷). «اکنون ترا آگاه کنم از ان دارو هاء مفردکی بدین بیماری بکار
آید» (همان: ۵۳۰). گاه نیز مخاطب را به حضور فعال فرامی‌خواند: «و بمقدمهٔ این کتاب
بسیار گفته آمدست ازین باب اگر یاد داری که از کرمی درد بود و از سردی درد بود»
(همان: ۲۲۲). «... بران عضله بزرک تر که بر حجاب دیافرغما است اعنی حجاب
الحاجز و تو دانی از کتاب تشریح کی بر سر استخوان‌های پهلو...» (همان: ۳۲۷). پاسخ

۱. نویسنده، از واژهٔ وصیت استفاده کرده است: «... و همین وصیت یاد باید داشتن بعلاج جگر...» (ص ۴۷۶ و ۵۷۴).

به پنداشت‌های احتمالی مخاطب، یکی دیگر از شیوه‌های نگه‌داری از مخاطب است: «... و همچنین بسیار منفعت کند شناختن صورت استخوان و کرکسی جُنان بندارد کی بسیار منفعت نبوذ شناختن این اندام‌ها غلط کند جی مردمان از دشواری شناختن این اندام‌ها کریختند کی یاذ نکرده‌اند ورا» (همان: ۵۶).

۴-۱-۵. وجه امری و خطابی

وجه امری و خطابی، یکی از شیوه‌های آموزش در این کتاب است: «آگاه باش که دشواری برآمدن نفت و بصاق یا از قبل بسیاری این خلط بود» (همان: ۳۱۲). «و یاذ دار که هرگاه کی ریش را علامت کرم بیشتر بینی جُنانک من یاذ کردم مرهم خنک تر سازی... و یاذ دار که جُن ریش کنده گردد مرده کرده بوذ» (همان: ۶۲۴). «جنانک اکر تب قوی بوذ باید تا بدانی کتابت نروذ استسقا نروذ بس باید که بنگری اندرین اسباب کی گذشتست و حاضرست» (همان: ۴۶۱). گاهی این کاربرد امری و خطابی، نگاهی سلطه‌گرانه را به همراه دارد که قصد نخستین این نگاه، اقناع مخاطب است: «پس باید که بنگری اندرین اسباب کی گذشتست و حاضرست جن واقف شوی بر فساد مزاج آنکه دست بغالب بری و نشنوی رای آن مردمان که کویند مستسقیان را کرم باید کردن که ان رای درست نیست و من بسیار دیدم کی آن را کی استسقا کرم بود بعلاج سردکننده بهتر شد و هر که تأمل کند و بخرد نگاه کند بدانند درستی این سخن»، «تو بدین قانون کارکن تا غلط نیفتد» (همان: ۵۶۳). «اینک بدین گونه علاج باید کردن کیاذ کردم تا قانون بدانی و نگاه داری» (همان: ۵۶۴).

۴-۱-۶. لحن انتقادی نویسنده

اخوینی، آرای استادان پزشکی را آنچه در عمل مقرون به صحت یافته است، تصدیق می‌کند و آنچه را در ضمن تجربه شخصی نادرست یافته، مردود می‌شمارد. در انتقاد از تجویز جالینوس می‌گوید: «جالینوس همی کویند من از بس نضح دادم و حيله کردم تا نضح افتاد مرین اخلاط را، تو بدانک نه افتد تا طبیعت بیمار قوی نه گردد و این اخلاط فرمان بردار نکرده‌اند مر بدرفتن نضح را» (همان: ۷۵۲). گاه این لحن انتقادی،

نقد بلاغی هدایه المتعلمین فی الطب _____ ۲۰۳
قاطعانه است: «کویند غاریقون شایسته بود و لکن استاذ ما مریکی را بداذ و نیک نیامد و همه تن ابله کرد و هلاک شد اندران و بداروی کرم هیچ دلیری نباید کردن» (همان: ۴۶۵).

لحن انتقادی نویسنده از همان آغاز کتاب که ضرورت دانستن علم پزشکی را بیان می‌کند، مشخص است: «و باز اندکی از علم بجشکی بیاموزد تا تن را بر درستی نگاه دارد تا مفتعلان بجشکان تن او را هلاک نکنند» (همان: ۱۴). این گونه تجویزهای نادانانه را بلای جان می‌داند و برای تأکید بیشتر، خاطره‌ای برای فرزند ذکر می‌کند از مشاهده‌ای تلخ تا مخاطب به ضرورت دانستن این علم پی ببرد: «مردی دیدم نام وی اسمعیل طوسی که اب انکور کرک خورد از بهر تب کرم را بگفتار مردی نادان و یک غضاره ازین اب بخورد و خرد از وی زایل کشت و جندان طعام بخورد تا بمرد» (همان: ۳۷۲).

همراه با دید انتقادی در این حوزه، برخی دانستنی‌ها را که بسیار فایده ندارد نیز بیان می‌کند تا سنت متقدمان را بیان کرده باشد و همچنان می‌گوید که دانستن آن‌ها فایده ندارد تا مخاطب را به مهم‌ترین نکته‌ها آگاه کند و مسائل غیرضرور را نیز برای او مشخص کند: «و سیاهی حدقه از بسیاری رطوبت و طبقات چشم بوذ و بدانستن این بسیار فایده نیست و لکن من اندکی یاد کنم» (همان: ۱۲۴). «و اما میش چشم و سرخ چشم آنکاه بوذ کی این اسباب آمیخته آید و اندر باب معالجت دانستن این بسیار فایده ندهد؛ و لکن از بهر آن یاد کرده آمد تا سنت متقدمان کار بسته آید» (همان: ۱۲۵).

۴-۱-۷. لحن صادقانه نویسنده

اگر میان سخن نویسنده و حال او صداقت برقرار باشد، بر مخاطب، تأثیری ویژه می‌گذارد. محیی‌الدین ابن عربی (ف: ۶۳۸) راز اعجاز کلام را در صدق می‌داند (فتوحی، ۱۳۸۵: ۴۲۳). اخوینی، با اینکه در دانش پزشکی، به مرحله اجتهاد رسیده است، در بسیاری موارد، صادقانه به ندانستن خود اقرار می‌کند: «عضله را شمار نتوان کردن بحقیقت؛ و لکن جالینوس می‌کویذ آن مقدارکی من شمار توانستم کردن

بانصدوبیست و نوه عضله آمد کبش مردم... اکنون آن عضلها را کجالینوس شمار کردست من شمار کنم بی آنک مرا مشاهدت افتادستی» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۵۸-۶۰). «و فریون را نیز نیک قوتست اینجا از دانکسنکی بیش نباید داذن و بسر سراپیون یک درم سنک می کویذ و ندانم جرا می کویذ و بیاب شهوت طین یکی طبیخ می کویذ و بوی اندر صبر شانزده درم سنک و کویذ سه روز بیاید خوردن آن نیز صعب کاریست و ندانم جرا می کویذ» (همان: ۴۵۸). «من طبلی را علاج کردم و لحمی را علاج کردم و لکن زقی را نتوانستم علاج کردن» (همان: ۴۵۲). علاوه بر این، به فرزند، اخلاق پزشکی را گوشزد می کند تا فرزند نیز صادقانه و دلسوزانه در این حرفه کار کند: «و نباید کتو بدین معالجت بذدلی کنی که این آن مردمان بوندکی اگر تو بجای مانی بمیرند تو باری جهد خویش بکن و آنج حق بجشکی آید بکزار» (همان: ۶۷۰).

۴-۱-۸. تأکیدهای پی در پی در یادگیری مخاطب

نویسنده هر گاه به نکته‌های دشوار می‌رسد، از مخاطب می‌خواهد که بیشتر بکوشد: «ولکن ترا دشوار بوذ دانستن این و من بدان یاذ کردم تا طلب کار باشی مر علم را» (همان: ۷۹۸) و گاه جستن را برای مخاطب ساده می‌کند: «اینک داروهای قی کی نشان داذه بودم ترا بقرابادین محمد زکریا من خود اینجا یاذ کردم تا ترا نباید جستن» (همان: ۵۸۱). گاهی نیز ذکر می‌کند که نیکوتر باید بگوید تا مخاطب بهتر بیاموزد: «و این داروها مدرند سرد و لاغر را فربه کنند و سورنجان سبید باید و باز کویم نیکوتر تا غلط نکنی، این تخمها هشت‌اند هشت درم سنگ بوذ» (همان: ۵۷۵). «و من باقصی غایت همی کویم تا تو آن دیکران بدانی و غلط نکنی» (همان: ۶۸۲).

۴-۲. شگردهای رسانگی بنا بر دو اصل مقتضای حال و سادگی

اخوینی در سطرهایی از کتاب، یادگیری آسان را یادآور می‌شود: «و عدد این اندامها ترا بکویم جنان جن عدد اندام‌هء مفرده کفتم تا ترا بیاذ داشتن آسان تر بوذ» (همان: ۳۷). در ادامه، نخست به دو رکن اساسی در رسانگی می‌پردازیم:

مقتضای حال مخاطب

نویسنده در بسیاری از سطرهای کتاب، آشکارا می‌گوید که به قدر طاقت تو می‌گویم: «و این جنس را المأخوذ من کیفیته الإختلاف خوانند و من اکنون این جنس یاذ کنم بمقدار طاقت تو» (همان: ۷۹۲). «و این معالجت عام است مر انواع نفت خون را و من تخصیص کنم اندکی بمقدار طاقت» (همان: ۳۲۱). «جن بدن جای رسیدم باید تا اعراض را یاذ کنم که جندکونه بوند چه اسباب و امراض خود یاذ کرده‌ام بمقدار طاقت مبتدیان» (همان: ۱۹۷).

مقتضای مقام

سخن بر مقتضای مقام، از ابتدایی‌ترین اصول آموزش است. اخوینی آشکارا ذکر می‌کند که سخن به مقتضای مقام می‌گوید: «و دیگر را مربیه خوانند و سدیکر را حافظه خوانند و این جای یاذ کردن این نیست» (همان: ۳۹). «بس اگر حیوان دیگر بود کمتر و بیشتر بود این مدت و این جایگاه استقصا کردن این مسئله نیست» (همان: ۱۵). «و چون دیر بماند بیس گردد و گر بزیر موی افتد دارالتعلب بلغمی بدید آرد و بیمارهای دیگر که این جای استقصاء این اسباب نیست» (همان: ۳۴). گاهی نیز با تصریح به این نکته که جایگاه بحث نیست، می‌گوید که اندکی باید گفت تا نیک معلوم شود: «و این جای آن نیست کی این سخنان اینجا یاذ باید کردن؛ ولکن اندکی یاذ همی کنم تا هیئت نیکوتر معلوم شود» (همان: ۹۳). «و این جایگاه شرح آن رطوبات نیست ولکن من اندکی یاذ کنم تا ترا دانسته آید» (همان: ۱۴۵).

درازگویی و اطباب اگر به ملالت مخاطب بیانجامد، ناپسند است. اخوینی آگاهانه سخن را می‌برد تا دراز نگردد: «اینک حال شیرها برین صفت بودکیاذ کردم اگر بیش ازین بگویم دراز گردد» (همان: ۱۶۴). گاه مخاطب را به کتاب‌های دیگر استادان ارجاع می‌دهد تا سخن را به درازا نکشانند: «باز جن فصول سال بمزاج طبیعی نه بود سبب گردد مر بیماریهاء بسیار را و وبا را و این جای صفت کردن این نیست؛ چه سخن دراز شود؛ اگر خواهی که این حقیقت بدانی بکتاب بقراط...» (همان: ۱۵۰).

در ادامه به شگردهای رسانگی بنا بر مقتضای حال مخاطب مبتدی - که همان سادگی است - می‌پردازیم:

۴-۲-۱. تکرار

یکی از بسترهای مهم آموزش و رسانگی، تکرار است: «ولکن جداکانه ذیگر باره بکویم تا شک برخیزد» (همان: ۶۷۰). تکرار می تواند هم سخن را به بیراهه دراز گویی بکشاند و هم مؤثرترین راه رسانگی باشد. اخوینی با آگاهی از این نکته، هنگام نیاز، به تکرار روی آورده است و گاه سخن را به مقتضای حال و مقام، می برد تا درازگو نگردد و اندازه کتاب از دستش خارج نشود: «و بدین جای بسیار علم است که اگر یاد کنم از حد این کتاب گذشته آید» (همان: ۷۳). «و اما از حال احتراق خون که گفته بودم بیش ازین تکرار نکنم» (همان: ۵۸۴). «و بوذ کی سبب از مزاج رحم بوذ جنانک یاد کرده ام کی یا کرم مفرط بوذ یا سرد مفرط اینجا تکرار کردن فایده نبوذ دیگر سخن کویم» (همان: ۵۴۶).

نمونه هایی از تکرار که برای تأکید در یادگیری آمده است: «و این را ذات الجنب غیر خالص خوانند و فرق بدان توانی کردن میان خالص و ناخالص... و دیگر فرق بدان توانی کردن کی اگر نبض بغایت منشاری بود... و دیگر فرق بدان توانی کردن اگر نفث زودتر آید... و دیگر فرق نیز بدان توانی کردن کی اگر دست بفشاری... و دیگر فرق نیز بدان توانی کردن که آماس ظاهر هست یا نی» (همان: ۳۳۱). تکرار در واژه و عبارت در این کتاب، تکلف آمیز نیست؛ اما تکرار در بیان نکته ای خاص که سابقاً گفته شده است، اگر در دانستن مفید باشد، ذکر می شود و گرنه نیازی به دوباره گویی نیست: «... ولکن جداکانه ذیگر باره بکویم تا شک برخیزد...» (همان: ۶۷۰). یا در جایی دیگر تکرار را برای درک بیشتر، ضروری می داند: «... علاج کند بداروهاء نیز... و بشیاف الزحیر علاج کند و من تکرار می کنم تا غلط نیفتد ترا و اکنون ازینجا بگذرم» (همان: ۵۳۹). گاه تکرار را برای مخاطب ضرور می داند تا به او در جست و جوی علم کمک کند: «و همین مر ریش سرکودکان را نیک بوذ و من باول کتاب یاد کردم و اینجا باز آوردم تا ترا آسان تر بوذ بیافتن...» (همان: ۵۸۳).

۴-۲-۲. تشبیه

تشبیه که شگردی مهم در علم بیان است، در شیوه آموزش پزشکی اخوینی، بیش از هر روش دیگر به کار رفته است. بسیاری از تشبیه‌هایی که به کار رفته، تشبیه محسوس به محسوس است. تصویرها و تشبیهات هنرمند باید از دل زندگی او سرچشمه گیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۱) و تشبیهاتی که اخوینی آورده، مجموعه‌ای از حوادث پیرامون زندگی اوست. دانستن علم پزشکی با تشبیهات محسوس در ذهن می‌نشیند: «زبر این استخوان ساعد یکی استخوانست بهن و تنک و بردفسیده بر استخوان ساعد بر کردار زخمه بربط» (اخوینی، ۱۳۴۴: ۴۶). رنگ، اندازه، حرکت، زبری و نرمی را می‌توان در وجه شبه این تشبیه‌ها دید که این شگرد اخوینی، محدودیت ابزار ارتباطی در آموزش را تا اندازه‌ای برطرف کرده است. وی با بیان رنگ، اندازه، شکل، حرکت و... با تشبیه‌های عینی و محسوس، گویی کتابی مصور به مخاطب عرضه می‌کند؛ رنگ: «و اگر بسوزاند اندریکی کوزه نومیخ کربنجه را تا سیاه گردد جن قیر» (همان: ۶۰۹). صوت: «و اما اگر میل دارد بسوی تری علامات وی آن بوذ کی دایم آواز وی گرفته و تیره بوذ مانده بانک سک بجه» (همان: ۱۲۸). اندازه: «سلعه آن مرعندها بوند کبر سر مردم بدید آید جن کوز و بادام یا نیز بزرک تر و جون بجنبانی بجنبد» (همان: ۶۱۲). حرارت: «نوعی از تب را به سفال تفسیده مانند می‌کند که اگر دست بر آن نهی، پنداری که تب نیست» (همان: ۶۰۰). حرکت: تشبیه لرزش بدن به سوزن زدن به تن (همان: ۷۰۴). تشبیه نبض انسان به موج دریا که گاهی آب آن بلندتر و گاهی فروتر است: «جانک موج دریا بوذ کز وی آب کاه بلندتر آید و کاه فروتر رود نواله نواله، این نبض نیز بر مثال بوذ جن امواج کی یک سبس دیگر بر آید بزیر انگستان بر همین مثال بوذ» (همان: ۸۰۰). «و جن هر دو عضله بیک جای خویشن بکشد دست سخت گردد و راست بایستد [جان جن] بوقت کمان کشیدن بوذ» (همان: ۵۹). سختی و نرمی: مثانه پر را به خیک پر تشبیه کرده (همان: ۴۹۴). شکل: «و شکل مثانه مانند دست مر جامه [قاروره، جامها] بیشیار را کی از ابکینه کرده باشند» (همان: ۹۵). تشبیه منشاری به دندان‌های ارّه (همان: ۸۰۰). تشبیه ظاهر معده به دستار پُر زردار و درّه گوسفند (همان: ۹۰). تشبیه طبقه‌های روده به حلقه‌های جوشن

(همان). تشبیه قضیب به کمان (همان: ۵۱۹). گاه برای رفع شبهه احتمالی، مشبه به را نیز توضیح می‌دهد: «و صورت اعصاب بیدار جسمی مانده است مرخیزران را و خیزران جسمی بود دراز و صلب و مر او را مجاری نبوذ ظاهر اعنی محسوس ولکن بطبع وی مجاری بوذ ناییدا» (همان: ۵۰).

علاوه بر تشبیه‌های ساده، تشبیه مرگب نیز در این کتاب آمده است. نویسنده هنگامی که بخواهد پویایی و حرکت و هیئت اجزایی از بدن را بنمایاند، از تشبیه مرگب بهره می‌برد. وی رگ و جریان خون در آن را به آب در جوی مانند کرده است: «و بدانک مثل رکها جن مثل جویها بوذ کزمینها آب دهد، از نخست روذ بود و بتازی نهر خوانند» (همان: ۱۴۶). «و این طبقه را شبکی خوانده‌اند چه این هر سه رطوبت بمیان این طبقه شبکی و عنکبوتی اندرهم جنان بود جن ماهی میانه دام» (همان: ۷۶). «بدانک استخوانها مر تن جانوران را بر مثال ستونها است مر خانه را» (همان: ۳۸). «اندام را حس نبود چه صلب است بغایت صلابت، نام این اندام رباط و این رباط بدن آمدست تا بیوند را استوار دارد تا از جای نه‌روذ بر مثال بیوندکمان و بیی که استوارکنندش کمان‌گر تا بیوند بوقت کشیدن از جای نه‌روذ» (همان: ۴۰). «و مثال بار اندر رحم مثال میوه بوذ و بیش نگویم چه دراز کردذ» (همان: ۱۰۱).

۴-۲-۳. ذکر مثال و نمونه

ذکر نمونه و مثال، از بدیهی‌ترین شیوه‌های آموزش است: «و هر که مفردات نیکو یاذ کیرذ مرکبات بتواند دانستن و قیاس کرده و من اندکی از مرکبات یاذ کنم تا ترا مثال باشد و آسان بوذ دانستن» (همان: ۱۳۴). «و ان مزاج ورا طبیعی [بوذ] نه مرضی و این را معتدل نوعی کویند و من هر یکی را مثالی آرم تا ترا معلوم شوذ» (همان: ۱۹). «سبب آنک هر کسی را آبله آید انست که خون کودکان تر بوذ جن بسال بلندتر کردند خشکی بذیرد و بدین میان کمزاج خشک‌تر کردد جن جوشی افتد مرخون راه، و مثال این جُنان آورده‌اند که آب انکور که همی تلخ خواهد کشتن جوش کیرذ اگر خم سر بسته بوذ خم را بدراند» (همان: ۷۳۵). «و استاذ ما جُنین کفتی جنان دان حمی

یوم را جن هیزم کرم کشته، و جنان دان حمی دق را جن هیزم اندر گرفته، و نیک مثالست این مثال از قبل آنک تب دق خشک کند مرطوبات اصلی را» (همان: ۶۴۷). نگاه انتقادی نویسنده در ذکر مثال‌ها نیز حضور دارد: «بقراط بیماریها تیز را بقیاس دور قمر دارد و امراض مزمنه را بقیاس دور شمس و آن بیماری که از وی کران‌تر بود بقیاس دور زحل دارد و یکی مثال دیگر یاد کنم ازین نغزتر اگر تو دانسته‌ای که امراض حادّه را سبب عفونت صفرا بود و دانسته که حرکت صفرا غبّ بود بر تو دانستن عدد ایام بحران آسان بود، و اکنون اگر حال این است کویم روز نخستین تب بود و روز دیگر نبوذ و روز سدیکر تب بود و روز چهارم نبوذ و بر همین قیاس بنجم تب بود و ششم نی» (همان: ۷۲۵-۷۲۶).

۴-۲-۴. توضیح و برابره‌های بسیاری از واژه‌ها و اصطلاح‌ها

کتاب هدایه المتعلمین از جنبه واژگان و برابر نهاده‌های فارسی، عربی و یونانی، اثری ارزشمند است. این نکته نشان می‌دهد که اخوینی به‌سان کتاب‌های امروزی، گونه‌ای از فرهنگ واژگان و اصطلاحات در کتاب نوشته که در فراگیری دانش پزشکی، سودمند است: «بیاری نام وی استخوان تهی کاه و بتازی الخاصره و بر زهار یکی استخوانست بهن نام وی بتازی عظم‌العانه و بر بشت دو استخوانست بیاری نام او بیل» (همان: ۴۵). «چون زوج هشتم از میان ملتقا اعنی گرد آمدن مهره نهم و مهره هشتم بود» (همان: ۵۴). «ازو جسمی آید عجیب و این جسم را شبکی خوانند و معنی شبکه دام ماهی بود و جنان بود کویی بسیار دام‌هاستی بیک دیگر برفکنده» (همان: ۶۹). «و بیاری این را بنج آکاه خوانند اعنی جایگاه آکاهی یافتن این بنج چیز» (همان: ۷۳). «بر دماغ دو غشا بود اعنی دو برده یکی نرم و او را غشا لین خوانند» (همان: ۷۴). «و بآخر معده یکی دهانه است نام آن دهانه بوّاب و معنی بوّاب بیاری دربان بود و این را از بهر آن دربان خوانده‌اند کهر شرابی و طعمی کی بمعده فرو رود معده آن را بکنار کیرد جنانک میان آن غذا و میان معده موی نکنجد و بوّاب استوار بگیرد تا از معده چیزی فرود نکذرد» (همان: ۸۷). «نام وی اثنا عشری اعنی دوازده انگشتی و از بهر آن بدین نام خوانده اندش کدرازی این رودکانی بمقدار دوازده


انگشت بانکشتان همان کس» (همان: ۸۹). «و این علّت را بیاری بر میز کویند و بتازی دوّاره و بیونانی دبانیطس اعنی دولابی که از یک روی بر کردد و از دیگر روی تهی کند» (همان: ۴۷۹).

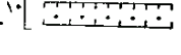
۴-۲-۵. ذکر داستان‌های واقعی

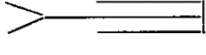
اخوینی، برای رفع محدودیت‌های حوزه آموزش پزشکی، مانند نبود موقعیت‌های واقعی برای تبیین برخی آزمایش‌ها و مشاهدات عینی، از داستان‌های واقعی گذشته، کمک گرفته که امری بدیهی است برای تأثیر بر مخاطب. «و نام شهر بقراط انینیا بود، بوقت او بشهر او وبا اوفتاد... خلقی تباه شدند، بقراط ان مردمان را علاج کرد بعضی برستند، ازو برسیدند کجرا بعضی هلاک شدند و بعضی برستند. او کفت آن کسها کبمزاج خشک بودند و تنه‌ا ایشان برنبوذ کنده نکشتند، و انکسها کمن تنه‌ای ایشان خشک کردم و رطوبات ایشان بیاوردم ایشان را وبا نیافت کی کنده نکشتند، و ان کسهائی که تنه‌ا ایشان بر بماند از رطوبات کنده کشتند و هلاک شدند» (همان: ۷۶۲).



۴-۲-۶. بهره بردن از خطوط و نقاشی

بهره‌گیری از نقاشی و رسم در این کتاب، یکی از برترین شیوه‌های آموختن پزشکی به مبتدیان، به روشی سبک و آسان است. اخوینی خود به این نکته اشاره می‌کند: «و من یکی حیلہ کنم تا ترا معلوم گردد، خطها کشم بشمار روزها و سرخطها بر پیوندم جنانک نوبه غب بود و نوبه ربع تا ترا معلوم کردد اینکه جن همی گویم، و

اکنون بر مثال غب خطها کشم و این آنست:  جنانک یک روز تب آید و یک روز نیاید و آن روزها کتب آید من سره‌ا آن پیوشم تا تو بدانی» (همان: ۶۷۷).

«باز اگر دو غب آید همه خطها را سر پیوسته بوذ جنانک دو روز دیگر نوبه دارد و آن دو روز دیگر نوبه و خطها این اند:  یکی نوبه را نشان الف است و دیگر نوبه را نشان نقطه» (همان). نقاشی را هم دوباره شرح می‌دهد و گاه این ترسیم را با تشبیه همراه می‌کند: «و بر مؤخر دماغ یکی درزست بر مثال حرف لام [بزفان] یونانی و حرف لام یونانی بنبشتن برین صفت بود > و جمله درز همه دماغ برین صفت

بود  و سپس میان این درزکی او را الشیبه بحرف اللام خوانند» (همان: ۴۲).

در بیان شکل استخوان‌های سر، شکل آن را رسم کرده تا فرزندش که مبتدی در پزشکی است، بهتر بیاموزد (همان). در ترکیب معده نیز از رسم خط بهره می‌برد: «و ترکیب معده از سه کونه لیف است لختی بدرازی معده و لختی بیهنا معده و لختی بوریب و این وریب دو کونه باشد لختی از جب براست و لختی از راست بچب و این لیفها را مثال آرم تا بدانی » (همان: ۸۸). در ادامه، باز این خطها را توضیح می‌دهد: «اینک مثال آنج برطولست و آنج برعرض است و آنج مورب است از لیفها و کرهمه را بجمله صفت کنی برین مثال آید » (همان).

۴-۲-۷. بیان تجربه‌های شخصی

تجربه‌های شخصی، یکی از راه‌های آموزش است که اندکی محدودیت تجربی آموزش را جبران می‌کند. اخوینی، دشواری رتوریک در امر آموزش پزشکی را با بیان تجربه و آزموده‌های خود رفع می‌کند و به این وجه مهم آگاه است و به فرزند می‌گوید بر سخنی که حاصل تجربه من است اعتماد کن. یقینی که نویسنده به فرزند می‌دهد، بسیار مهم است: «و من قدر بیست سال جزین حب ندادم مرخداوندان اوجاع المفاصل را، و ترکیب من و آزموده منست اعتماد کن» (همان: ۵۶۲). نویسنده آزموده‌های خود را با فخر بیان می‌کند تا در دل مخاطب، تصویری از مردی قدرتمند نقش بندد: «و من بسیار علاج کردم بدین بیماریها و هرج اینجا یاد می‌کنم آنست کی آزموده منست و اما آنج مرا بوی تجربت نیست یاد نکنم و من شاکرد ابوالقاسم مقانعی ام و نام وی ظاهر بود بن محمد بن ابراهیم و شاکرد محمد بن زکریا بود و استاذ من برای وی رفتی اندر معالجت و من هم برای ایشان می‌روم و نیک می‌آید» (همان: ۳۰۳). آوردن واژه‌های «من» در جمله، تأکیدی است که با لحن اقتدار پدر برای پسر بیان می‌شود.

در فرزندنامه‌های پس از قرن یازده هجری، نویسندگان در مقدمه کتاب، خود را فقیر و بنده کم بضاعت و گاهی تراب و گاهی نیز سگ درگاه کسی می‌دانند. برای نمونه در آغاز *منهاج الصّناعه* (قرن ۱۳) از ابوطالب بن محمدعلی حسینی اصفهانی، در باب پزشکی آمده است: «چنین گوید کلب آستان رضوی و حاجب درگاه مرتضوی ابوطالب الشّریف الحسینی» (شریف حسینی، ۱۳۸۷). نیز در مقدمه *مفتاح النّجوم* می‌خوانیم: «اما بعد، بدانکه مختصریست که این ضعیف در علم نجوم از برای فرزند خود عبداللطیف تألیف کرده است» (درایتی، ۱۳۹۰: ۹۳۰/۳۰).

اخوینی به امر بلاغی بیان آزموده آگاه است و برای فرزند چنین می‌گوید: «لکن من ترا ان چیزها گفتم بدین کتاب کی من آزموده‌ام مگر آن چیزی که کویم فلان جنین می‌گوید ان نیازموده بوم» (همان: ۵۸۷). نویسنده هنگامی که لحن انتقادی دارد، برای اثبات سخن خود، به بیان آزموده‌ها و مشاهده‌های چشمی خود روی می‌آورد. در باب داروی اشتباهی که استادش در درمان او تجویز کرده بود، می‌گوید: «استاد چنین گفت که اگر افراط نه خواهد کردن یک قرص بسنده بوذش و مرا یک بار ازین قرص یک درم سنگ بداد بخوردم بخواستم مردن تا باز چند روز شیر و شکر خوردم تا از ان بلا برستم» (همان: ۵۸۰). به فرزند نیز وصیت می‌کند که ناآزمودنی‌ها را بیازماید تا بهتر پزشکی کند: «من می‌گویم این مقدار زعفران بسیار بود و یحیی بن ماسویه نیم درم سنگ روا می‌دارد و من نیازموده‌ام اگر تو بیازمایی صواب آید» (همان: ۵۸۷). «و من این هردو گونه تب دیدم و بیشتر آن بوذکی برستند ترا آگاه کردم تا جایی غلط نکنی» (همان: ۷۶۷).

۴-۲-۸. بهره‌گیری از ایجازهای بلاغی

ایجاز و آوردن گزاره‌های کوتاه، یکی از ویژگی‌های سبکی این کتاب است؛ ولی گاه این ایجازها، به‌طور طبیعی، با شتاب حادثه‌ای که رخ داده است، هماهنگی دارد؛ آوردن فعل‌های متوالی که با مفهوم شتاب و سرعت تناسب دارد: «استاد چنین گفت که اگر افراط نه خواهد کردن یک قرص بسنده بوذش و مرا یک بار ازین قرص یک

درم سنگ بداد بخوردم بخواستم مردن تا باز چند روز شیر و شکر خوردم تا از ان بلا برستم» (همان: ۵۸۰). این گونه ایجازها، اندکی محدودیت صدای نویسنده و زبان بدن او را جبران می کند.

نتیجه گیری

نویسنده هدایه المتعلمین فی الطب، توانسته است با بهره گیری از برخی ابزارهای بلاغی، در رسیدن به هدف خود که آموزش پزشکی به مبتدیان است، موفق باشد. در حوزه بیان، شواهد گردآوری شده در این تحقیق نشان می دهد از تشبیهات حسی به حسی، بهره بسیاری گرفته و توانسته است برخی نکات انتزاعی را در امر تعلیم، برای مخاطب ملموس سازد. رنگ، اندازه، شکل، سختی و نرمی، حرکت و صدا، وجه شبه های این گونه تشبیهات هستند. از تشبیه مرکب نیز برای نمایش هیئت برخی از بیماری ها و کارکرد اعضای بدن بهره برده است. این گونه تشبیهات و مثال ها نشان می دهد که اخوینی ذهنی منطقی دارد و با روش استدلالی به پدیده ها می نگرد. اگر نویسنده ای، بیشتر از این گونه تشبیهات و مثال ها بهره برد، قصد دارد نمونه واقعی و شاهد زنده ای از آنچه باور دارد، به مخاطب ارائه دهد و مخاطب را از تردید برهاند. به کارگیری خطوط ترسیمی (نقاشی) برای مصور کردن تقریبی کارکرد برخی اعضا، بیان آزموده های شخصی در درمان بیماران که می تواند جایگزین مشاهدات عینی مخاطب شود، توضیح واژه های نامفهوم و اندکی دشوار به زبان های دیگر، سخن گفتن به اندازه فهم و طاقت مخاطب مبتدی و نگسستن رشته سخن از مخاطب، پرهیز از درازگویی های ممل و لحن صادقانه و انتقادی، از شگردهایی است که اخوینی در رسیدن به هدف و جبران محدودیت های رتوریک از آن ها بهره برده است. هدایه المتعلمین، فرزندنامه ای است که در آن نویسنده، پیوسته با مخاطب همراه است و گام به گام او را به پیش می برد تا به هدف خود که آموزش ساده برای مخاطب مبتدی است، برسد.

منابع

- قرآن کریم.
- احمدی، محمد (۱۳۹۳)، در آمدی بر جایگاه فرایند اقناع در فنّ خطابه و مطالعات ادبی، پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، شماره ۲، صص ۹۳-۱۱۱.
- _____ (۱۳۹۶)، جایگاه نقد رتوریک در نظریه‌ها و مطالعات ادبی، دوفصلنامه بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، سال اول، شماره ۱، صص ۴۹-۶۳.
- _____ (۱۳۹۷)، رتوریک؛ از نظریه تا نقد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اخوینی بخاری، ابوبکر (۱۳۴۴)، هدایه المتعلمین فی الطب، به کوشش جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- ارزانی، محمداکبر (۱۳۸۱)، میزان الطب، به کوشش هادی نصیری، چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی سماء.
- ارسطو (۱۳۷۷)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۷)، نامه به فرزند؛ پندنامه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، چ ۱، تهران: سبزه.
- اکبری، زینب و رجاء ابوعلی (۱۳۹۷)، بلاغت تمثیل در پرتو رویکردهای مختلف بلاغی، دوفصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال نهم، شماره ۱۸، صص ۷-۳۸.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۱)، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، تهران: دانشگاه تهران.
- خدادوست، کاظم (۱۳۹۱)، گفتاری درباره زندگی و آثار ابوبکر اخوینی بخاری، مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۱-۸.
- درایتی، مصطفی (۱۳۹۰)، فنخا، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- دیانی، محمدعلی و صبورا مدرسی (۱۳۹۴)، فرزندانامه؛ درنگی بر فرزندانامه‌های مشاهیر و نام‌آوران، ساری: روش روشن.
- ریچاردز، آی.ا. (۱۳۸۲)، فلسفه بلاغت، ترجمه علی محمدی آسیابادی، چ ۱، تهران: قطره.

- زمانی، رضا (۱۳۹۶)، **نامه‌ای به فرزندانم**، ج ۱، چ ۲، تهران: مؤلف با همکاری و حمایت معنوی کمیسیون ملی یونسکو.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۷۶)، **مجمع الأنساب**، به کوشش میرهاشم محدث، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- شریف حسینی، ابوطالب (۱۳۸۷)، **منهاج الصناعه**، با مقدمه محمد مهدی اصفهانی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی ایران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، **صور خیال در شعر فارسی**، چ ۶، تهران: آگاه.
- صفحی، محمد (۱۳۷۱)، **دوره کامل قصه‌های قرآن**، قم: اهل بیت.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، **تاریخ ادبیات در ایران**، چ ۱۸، تهران: فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، **تاریخ طبری**، ج ۱۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۷)، **قابوس‌نامه**، تصحیح غلام‌حسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۸۵)، **بلاغت تصویر**، تهران: سخن.
- فرای، نورتروپ (۱۳۷۷)، **تحلیل نقد**، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
- فوشه کور، شارل هانری دو (۱۳۷۷)، **اخلاقیات؛ مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا هفتم هجری**، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- کرامتی، یونس (۱۳۸۰)، **بررسی منابع هدایه المتعلمین فی الطب**، مجله مقالات و بررسی‌ها، شماره ۶۹، صص ۱۷۷-۱۸۴.
- کلاتری، محمد (۱۳۹۴)، **هدایه المتعلمین فی الطب**، اولین کتاب پزشکی نوشته شده در زبان پارسی، فصلنامه پژوهش در تاریخ پزشکی، سال ۴، شماره ۲، صص ۹۹-۱۰۸.
- گزنفون (۱۳۴۲)، **کوروش‌نامه**، ترجمه رضا مشایخی، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لونگینوس (۱۳۷۹)، **رساله لونگینوس در باب شکوه سخن**، ترجمه رضا سیدحسینی، تهران: آگاه.
- متینی، جلال (۱۳۴۴)، **هدایه المتعلمین فی الطب**، قدیم‌ترین کتاب طبّی فارسی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، صص ۴۹-۶۲.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۹۰)، **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.

- منزوی، احمد (۱۳۸۲)، **فهرست‌واره کتاب‌های فارسی**، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۲۷)، **چهار مقاله**، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، چ ۱، تهران: ارمغان.
- نهرو، جواهر لعل (۱۳۹۱)، **نامه پدری به دخترش**، ترجمه محمود تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- هنر، علی محمد (۱۳۷۵)، **تأملی در هدایه المتعلمین فی الطب**، مجله آینه پژوهش، دوره ۷، شماره ۴۱، صص ۵۸-۶۵.
- Dickens, Charles (2012), **The Letters of Charles Dickens**, Ed. by Graham Storey; Tillotson and Nina Burfis, Pub: Create Space Independent Publishing Platform.
- Dormer Stanehope, Philip (2012), **Letters to Son on the Art of Becoming a Man of the World and a Gentleman 1748**, (Retrieved from: <http://B-ok.xyz>)
- Janson, Tore (1964), **Latin Prose Prefaces: Studies in Literary Conventions**, Stockholm: Almqvist&Wiksell, (downloaded from: www.academia.edu/533421/Latin).
- Kennedy, George Alexander (1984), **New Testament Interpretation through Rhetorical Criticism**, Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- _____ (1994), **A new History of Classical Rhetoric**, New Jersey: Princeton UP.
- Wright Louis B. (1961), **Advice to a son: precepts f lord Burghley, sir Walter Raleigh, and francs Osborne**, Folger library, June 24.
- Nerburn, Kent (1999), **Letters to My Son: A Father's Wisdom on Manhood, Life, and Love**, Foreword by: Richard Carlson, Pub: New World Library.
- Lawson, Dorie McCullough (2004), **Posterity: Letters of Great Americans to Their Children**, Pub: Anchor.
- LeMoine, Fannie. J (1991), **Parental Gifts: Father-Son Dedications and Dialogues in Roman Didactic Literature**, Illinois Classical Studies, Vol. 16, No. 1/2 (SPRING/FALL 1991), pp. 337-366. Published.By: University of Illinois Press.
- Osborne, Francs (1658), **Advice to a Son; or Directions for your Better Conduct**, Ed.By: Thomas Robinson, 6th edition (Retrieved from: <http://B-ok.xyz>).

- Raleigh, Sir Walter (1939), **Sir Walter Raleigh Instructions to his son and to posterity**, Pub: Roanke Island Historical Association.
- Ustick, W. Lee (1932), **Advice to a Son: A Type of Seventeenth-Century Conduct**, BookStudies in Philology, Vol. 29, No. 3 (Jul., 1932), pp. 409-441, Published by: University of North Carolina Press.

